

خواهر و دختر آن پسر بر او حرام می‌شود، ولی اگر شک کند که به اندازه ختنه‌گاه دخول کرده است یا نه، در آن صورت بر او حرام نمی‌شوند!

چنین احکام جاهلانه یا سفیهانه، که متأسفانه جزء احکام پیغمبر اسلام " در مورد مسنراج و محامعت و غیره ذلک " اعلام می‌شود، نه در عصر حاضر در هیچ جای دنیا قابل اعتنا و اجرا است، نه اجرای آنها کمکی به استحکام اسلام می‌کند، و نه اصولاً کمترین دلیلی بر اصال تشکیان و خود دارد.

در کتاب حاضر، صفحات متعددی به نقل نمونه‌هایی ازین قبیل فتاوی و احکام که دگانداران بزرگوار دین آنها را با کمال صراحت " احکام ابدی الهی " اعلام کرده و اجرای دقیق آنها را تا هنگام ظهور امام عصر تکلیف شرعی مؤمنین دانسته‌اند اختصاص یافته است که مباحث: گناهان کبیره، جهاد، قصاص و دیات، غسل، نماز، روزه، حج، خمس و زکات، معاملات، نکاح، ونیز احکام و فتاوی مربوط به مستحبات شرعی در امور: خوراک، پوشاک، جماع، دخول بر چهارپایان، احکام دارالخلا، سفر، ربش، ناخن و واجبی و آروق و عطسه، و فضائل شهور و ایام را شامل می‌شود. ( رجوع شود به صفحات ۷۴۰ تا ۸۰۴ ) در صورتیکه علاقمند به کسب اطلاعات شرعی بیشتری در این زمینه‌ها باشید، به اصل این کتب منجمله جامع عباسی، حلیة المتقین، تحریر الوسیله و توضیح المسائل مراجعه فرمائید.

علب اصلی پریشانیهای ما به استناد  
است، نه استعمار، اینها همه معلول  
استعمارند، و عامل این استعمار  
همیشه آخوند بوده است.

( دکتر علی شریعتی

با زگشت به خویشتر

سرمینای همین اصول فکری که بررسیهای کوتاه درباره هر  
یک از آنها صورت گرفت، مکتب فرهنگی آخوند در طول قرون  
موفق به ساختن نوع خاصی از انسان شده است که قاعدتاً  
باید او را " انسان فیضیه " نامید. این انسان  
مشخصاتی ویژه خود دارد که همانند آنها را نه در دیگر  
جوامع بشری میتوان یافت، و نه حتی در دیگر جوامع  
اسلامی.

البته این نوع خاص از انسان، تمام جامعهای ایرانی  
را شامل نمیشود، ولی متأسفانه هنوز هم که هنوز است  
قسمت بزرگی از این جامعه را دربرمیگیرد، بخصوص در هر  
جایی که درجه آگاهی کمتر و سیطره جهل و خرافات زیادتر  
است.

انسان آخوند ساخته، انسانی است که در هیچ امری  
از امور دنیوی و اخروی خود اجازه ندارد شخصاً فکر کند  
و شخصاً درباره امری تشخیصی بدهد، زیرا او تا آخر عمرش  
از نظر شرعی صغیر است و تکلیفش را باید مقام اجتهاد  
تعیین کند، یا نمایندگان او، از حجة الاسلام گرفته تا ملای  
محل، و نه تنها در مورد تکالیف شرعی و نیمه شرعی

خودش صعب‌تر است ، در تمام اموری هم که مستقیماً حسد شرعی ندارد محتاج همین کسب تکلیف است ، زیرا در طول زمان همه این امور سز ، چه مسائل انصافی و چه مسائل رورمره ، در حیطه نفوذ روحانیت درآمده است . اگر میخواهد به سفر برود ، صلاح او است که قبلاً درباره ایام و ساعات سعد و نحس سفر را " آفا " کسب نظر کند .

اگر میخواهد زن بگیرد ، باید آراها سرسد که صحر در عفت نباشد . اگر چیزی میخورد ، باید از آفا مشورت کند که در " قران بحسین " نخریده باشد ، و در وقت سفران سعدین " خریده باشد . اگر خودش یا زنی یا فرزندش بیمار میشود ، باید بحای دوا و درمان بیحاصل سراغ " آفا " برود که دعای علاج هر دردی را میداند ، همچنین دعای دفع ارواح خبیثه را ، و دعای چشم زخم را ، و دعای دفع اجنه‌ای را که باعث گرفتاری مؤمن شده‌اند . اگر صاحب اولادی میشود باید برای ریختن آب تربیت در دهان طفل ، برای دعا خواندن در گوش او ، برای دعای دفع " آل " و حرز دفع بلا ، برای نامگذاری او ، برای تبرک او ، برای نذورات مربوط به سلامت و عاقبت او ، برای دعای ختنه او ، ملا و دعا نویسی مشکل گشائی کنند . وقتی هم که موقع درس خواندن بچه شد ، آخوند در مقام مکتب‌دار دروس شرعی بدو می‌آموزد ( الیتسه در صورتیکه طفل ذکور باشد ) . و وقتی هم که بدنیای آخرت رفت طبعاً تمام امور مربوط به کفن و دفن و مقبره و قرائت قرآن و مجلس عزاء و مجلس فاتحه و مجلس جهله و دعای اموات و آمرزش گناهان و شب اول قبر و سؤال و جواب عربی یا نکیر و منکر و شفاعت روز جزا ، باید از مجرای ملا و قاری و روضه خوان و متولسی بگذرد .

برای سبک کردن بار مؤمن و بار آخوند ، بهتر است مؤمن توشه آخرت خودش را در همان دوره زندگی ذخیره کند ،

ولی این سؤد سحلاب آنحد درسدو مرصور مسود، احام  
 کارخبر وکسب حلال و برهبرکاری واحبراراررسا و دروغ  
 و تغلب نیست، کسب علوم و صنون و کمک به آموزش و پروری  
 و رفاه دیگران نیز نیست: کرده بر مطلب حسنی، سوحه  
 سام غربیان، ربحرزی و همدرسی، شمع زوسی کردن در  
 حرم امام یا در سفا حانه، آب سرب خوردن، دحسل سنی،  
 حله سنی، سدروسیاز، صعد شدن به سادات اولاد پیغمبر،  
 حبس کردن کفیر علمای عظام، گذاشتن سرب در کف اموال،  
 رعایت دقیق واحباب و مسنحاب سب الحلاء و واحبی و  
 آروق، زیادی و کمی تعدا دملوات در دیال هر عطسه و  
 تعداد لعن سرفانلان حسن دربی هر آب خوردن، حلال  
 نکردن با جوب انار و نرسیدن بان با کارد، خودداری مؤمن  
 از بستن یقه و کراوات، خوردن انار که میوه بهشت است  
 و نخوردن انگور که میوه جهنم است و... و حیلی چیزهای  
 دیگر از همین قبیل، اینها است که ذخیره مؤمن سسرای  
 آخرت او است.

علت این است که پیغمبر اکرم و ائمه طاهریں در درجه  
 اول به همین چیزها علاقمندند: یک قطره انگ، یک حلوی  
 اموات، قرائت یک دعای خاص در مستراح، ضامن مطمئن تری  
 برای بر خورداری از شفاعت آنها در روز جزاء است تا امور  
 خیری که مورد علاقه خاص ایشان نیست.

اگر مؤمن غریقی را از آب نجات بدهد، کار خوبی  
 است، اما به معصوم مربوط نیست، وای اگر انگشتر عقیق  
 به انگشت کند (که اولین گوهی است که به ولایت اهل  
 بیت شهادت داده است) امام متعهد است که او را از سفرش  
 به سلامت بازگرداند، و اگر این انگشتر را بدست راست  
 کند (بشرط آنکه به انگشت وسطی دست راست کرده باشد  
 و آنهم قسمت پائین انگشت) امام ضامن است که شفیع  
 او در روز قیامت نیز باشد، اگر با دروج بخورد که سبزی

اهل سنت است امام ملرم است او را از انواع بلاها حفظ کند، اما اگر تریزک بچورد که ازسی امه است، امام هیچ تعهدی در حفظ او ندارد. اگر با حیهای خود را در روز چهارشنبه بگرد ولی سکی را برای سحبه بگذارد، امام در آن دیب دست او را مگرد و سگ را سبه بهنت میبرد، اما اگر آن بک ناخ را هم همان چهارشنبه بگرد، دیگر بر امام تکلیفی در مورد او نیست. اگر سب نعلین زرد بپوشد، امام نه تنها خود او بلکه نا عفت سب بعدش را هم سبم ففر و بیماری میکند، اما اگر نعلین سب بپوشد امام هیچ کاری برایش نمکند. تازه ذکرش هم سنت منبود!

اما مان هر کدام حساسیتی خاص در مورد اموری دارند که به شخص خودشان مربوط میشود، و غالباً آمرزش یا عدم آمرزش مؤمن نیز بستگی به شناسائی همین نقاط ضعف دارد. مثلاً امام حسین با همه بی نبازی که در زمان حیات خود داشته، آنقدر خواستار لعنت فرستادن مؤمنین به شمر ملعون است که اگر کسی آب بخورد و به شمر نفرسی کند، وی ضامن است که خداوند تمام گناهان پنجاه ساله این کس را بیا مرزد، بطوریکه حساب کل گنا هانی که از دوران بلوغ تا اواخر عمرش کرده است با این یک آب خوردن و لعنت فرستادن پاک شود، با صافه قصری در بهشت نیز با تعداد زیادی حوری به وی اختصاص باید؛ ولی اگر همین مؤمن فی المثل آب قنات محل را بروی زن و بچه همسایگانش بیندد، و همان بلای روز عاشورا را در فرات بر سر آن مظلومها بیاورد، این دیگر به سیدالشهدا، مربوط نمیشود!

مؤمن باید سعی بلیغ بکند که هیچوقت لبش بخنده باز نشود، و احوط آن است که حتی لبخند هم نزند، زیرا خنده از مسلمان قبیح است، و وای بروقتی که این خنده

به پیغمبر برسد، که در استیوار مؤمن ارسره شعر حبیب  
مافند و با تمام فیا مگر آئین منحورد! در تـوـص  
ساید هر قدر سواد ارگوسه کوسا هی نکند، ولو آنکه حال  
گیره کردن هم نداشته باشد، زیرا امام احاره داده اند  
که در حسن صوری نیبا ادای گیره کردن را در ساءورد، در  
هر دو حال چه گیره راست و چه گیره دروغ، هر طره اشک  
خامن ساعنا و توسط امام در درگاه الهی است. از اول  
گفته شده است که انک کلید بهست است.

برای مؤمن مطلقاً صلاح سست که درباره انجام با  
عدم انجام کاری، " حرف پیش " بزند، چنی کاری  
دخالت در دستگاه خدا است و شرعاً به مصلحت او نیست.  
تکلیف باید از راه استخاره معین شود، و برای محکم  
کاری در امر استخاره نیز بهتر است به " آقا " مراجعه  
شود، زیرا مؤمن خودش آداب استخاره را آنطور که باید  
نمیداند. اگر هم دعای جلوگیری از احتلام بخواهد باز  
باید به ملا مراجعه کند، و اگر بخواهد دچار جن زدگی  
نشود، یا قرآقر شکمش بر طرف شود، یا شیطان برسفره  
غذایش تغوط نکند، یا بواسیر نگیرد، باز باید برای  
گرفتن ادعیه مجریه به آقا مراجعه کند.

خواندن قرآن البته برای مؤمن بسیار خوب است،  
ولی ضرورتی ندارد که معنی آنرا هم درک کند، فقط باید  
تعداد دفعات قرائت قرآن زیاد باشد، املاً حدیثی هم  
هست که پیغمبر فرموده است هر کس بخواند معنی قرآن را  
پیش خود تأویل کند نشیمنگاهش را در روز قیامت در  
آتش جهنم قرار دهد. البته بهتر است بجای خودش، قاری  
بزرگوار را مأمور قرائت قرآن در مقبره مرحوم ابوی  
کند، و طبعاً از او هم انتظار فهم بیشتری را از آنچه میخواند  
نداشته باشد، فقط " حق القرائه " را بموقع برساند.  
عزاداری سیدالشهدا کلید آموزش و مفتاح بهشت

است ، زیرا خود امام ، با کمک حضرت ابوالفضل در این مورد خاص وستمع او در آخرت هستید . ولی این عزاداری برای آن حسن سلحشور و آشنی با سدر و حاکم راه حق کند بحسب شیعیان علی میشا چند سبب ، برای حسین مظلوم دلیل و عربت و سسد و کرسه ای است که برای یک قطره آب به فانیس خودش التماس میکند ، و راه حلب رحمانی اسکریزی بر مظلومیت او ، و زبحر زنی و " ساه حسبی " ، و بوحه سام عربان است .

مصرف پول " حلال " مؤمن در راه ساحس مریضخانه با دارالانتام با کنا بخانه السبه اشکالی ندارد ، ولی راهی برای او به بهشت باز نمیکند . این راه فقط وقتی باز میشود که درآمد این پول ، پس از پرداخت خمس و زکات ، و وجوه برته ، ورد مظالم و سهم امام ، و سایر وجوهات شرعیه ، یا به خدام ابوالفضل برسد یا به متولی مسجد یا امامزاده ، و به سایر دعاگویان سیدالشهداء ( بخصوص اگر سادات اولاد پیغمبر باشند ) و یا آنکه صرف نذورات یا پول قضای نماز و روزه ، یا حق القدم روضه خوان و زیارتنامه خوان ، یا وجوه میت ، یا سفره حضرت عباس و روضه صاحب الزمان ، یا " هدیة " دعانویس شود ، حتی اگر این دعا دعای دفع هوو و قفل کردن شوهر و رفع جادو جنبل باشد . البته وجوه لازم برای محلل نیز عنداللزوم فراموش نشود .

جالب این است که گاهی اعتراض بدین امور ، خیلی معصومانه از طرف خود آخوند بزرگوار صورت میگیرد ، که مثلا میگوید : " متوسل شدن به درختهای کهن ، دخیل بستن به سقاخانه ، شمع روشن کردن کنار اجاق ، روضه خواندن پای دیگ سمنو ، پختن آش حضرت امام زین العابدین با آن تشریفات ، آجیل مشکل گشا ، شبیه خوانی ، آب و جارو کردن خانه برای تشریف فرمائی حضرت خضر ،

جادو و جسیل ، عامل بدنامی شیعه همین خرافاتی است که صاحبانند ! " ( کاشف الغطاء ، آئین ما ) .  
ولی علامه عالیقدر ، اعلی اللہ مقامه ، در دنبال این فنوای خود توضیح نمیدهند که این خرافات راحه کسانی صاحبانند ، و اگر کسانی غیر از آخوند آبشار را بسامی حر بنام مذهب و امام مساختند ، چطور مؤمنان آنها را فسول میکردند ؟

درجه عبودیتی که در فرهنگ ریا برای مؤمن شیعه در نظر گرفته شده است ، در هیچ ایدئولوژی دیگر جهان نظر ندارد . حتی در منطق سردگی نیز احتمالاً این اندازه عبودیت نمیتوان یافت . در مکتب دکانداران دین مرجع اجتهاد و کمال بیحون و جرای خداوند و بیغمرو قرآن و ائمه معصوم و نایب تام الاختیار امام زمان در روی زمین است . و اگر حکومت این جهانی نیز در اختیار همین مرجع قرارگیرد ، آنوقت فقیه والی نه تنها نایب سرحق امام عصر میشود ، بلکه " نایب خدا ، امام پیامبرگونه ، ابراهیم و موسی و عیسی زمان " . و احتمالاً امام سیزدهم شعبان " اثنی عشری " نیز میشود ، و القابی از قبیل " والی بر همه روی زمین ، عامل انقلاب عدل محمدی ، علی تازه ، حسن تازه ، و بطور محرمانه " بیغمرتازه " نیز بدو تعلق میگیرد ، و به مؤمنین اعلام میشود که " مقرآن امام کعبه است ، قدس است ، لاهوت است ! " ( برای درک شأن نزول این القاب به صفحه ۸۵۵ مراجعه کنید ) .

.....  
خصیصه دیگر مکتب دکانداران دین ، دشمنی آشتی ناپذیر آن با هرگونه نوآوری است . فرهنگ آخوند علی الاصول فرهنگ رکود و جمود است ، و در این مورد تمام آخوندها ، از تمام مذاهب شریکند . هر معیاری ، هر



صافه‌های ، سه‌مان صورت که هست باید باقی بماند ، زیرا  
هریک از این صواب از لحاظ تأمین مصالح مکتب‌داران  
آزمایش خود را در طول زمان داده‌اند ، و هر بدعتی که  
بمطور تعدیلی در یکی از آنها صورت گیرد خدا با کفرده  
بدعتی برای دستکاری در همه آنها مشغول . برای اساس  
است که در طول قرون ، فرهنگ آخوند خوانده است تا  
با حربه تکفیر و تخریب ، هر صدائی را در راه شیوآوری  
حاموش کند ، و هر تلاشی را در راه تحول منوطف سازد .

.....  
خصیصه دیگری از این مکتب ، حق‌بینی و ذلت‌طلبی  
آراست . در منطق این مکتب‌داران ، مؤمن هر چه ذلیل‌تر ،  
و افسرده‌تر ، و گرفتارتر ، و از یابست این دنیا و آن دنیای  
خود نگران‌تر باشد ، مؤمن‌تر است ، و نازنی‌تر است .  
در این مصر ، از یکسو بدون‌وصیه میشود که انواع محرومیتها  
و بدبختی‌های دنیا را با نوکل و تسلیم تحمل کند ، زیرا  
اصلاً خود دنیا ارزشی ندارد ، و اصل برای مؤمن خانه‌ای  
است که باید در آخرت ، با وساطت شفیعان برای خود  
دست‌وپا کند . از سوی دیگر بدو اطمینان داده میشود که  
حدا جزای ملاحظین را اگر در این دنیا ندهد در روز حساب  
خواهد داد ، و عجله کار مؤمن نیست . نمونه‌گویی از  
طرز فکر مؤمنان مغز شویی شده مکتب‌آخوند ، یعنی از  
" انسان نمونه " دکانداران دین ، شرحی است که اخیراً  
در مقدمه یکی از کتابهای بحث و تحقیق مکتب فیضیه ، در قم  
انتشار یافته است . من عین ابن شرح را ، در موقوع  
خواندن آن یادداشت کرده‌ام ، ولی عنوان کتاب و نام  
نویسنده را نمیدانم ، بدین جهت فقط میتوانم این متن  
را ، بدون ذکر مشخصاتی اضافه بر آنچه گفته شد ، برایتان  
نقل کنم :

" پروردگارا ! در عظمت تو همین بس که مخلوقات

خود را یکسان با فریبی ، بلکه ارجحیت حیات با احیای  
و تناس را همراه و همسال با آنها فرار دادی . شریستی  
را سراوار رفتن و شکر و پوارهای بفر و آوارهای دلشین را  
مناسب با لیلان دلسر فرار دادی . اگر توانایی بدسرا را  
دادی سراوار همان بود ، و اگر با سوانی را عریس موران  
فرمودی ، رسیده همین بود .  
" سرودگارا ! چه بزرگی که بی آدم را سرار از  
فاسون است با فرمودی ، به یکی گوهر جردار را بی داسی  
و دیگری را ارسرووی کباب و بدسری بی بهره فرمودی ، به  
یکی ثروت فراوان دادی و دیگری را فقر و بدسببگریسان  
فرمودی ، یکی را قوی و توانا و دیگری را ضعیف و ناتوان ،  
یکی را سعید و فرخنده و دیگری را در بدر و حونس حگ  
فرمودی ، برای آنکه لاسد مطحنت آنان جبر بود ! بار  
خدا یا ! چه بزرگی که این همه اختلاف را ایجاد کردی تا  
بدینوسیله همه آزمایش شوند و زش از زبا و دادگر ار  
سنگر و سعید از شقی و بیانی از مطیع شناخته گردند ،  
آمین یا رب العالمین ! "

### دکانداران دین در دیدگاه فرهنگ ایران

چنین بود اصول فرهنگ ریا ، که در طول قرون بدسب  
دکانداران دین ، بنام خدا ولی در کارگاه خدا فروشی ،  
ساختم و پرداخته شد .  
در این بازار سالوس ، چنانکه قبلاً گفته شد ،  
صاحبان زور و زر در شرائط مختلف زمانی و مکانی  
با سوداگران دین در کار بهره‌کشی از حماعت مؤمنین دست  
همکاری دادند ، آنجا که مصالح مکتبداران ریا مطرح  
بود ، " استبداد " چوبه‌دار و ساطور میرغضب و شلاق محتسب

را در اختیار روحانیت مبارز گذاشت ، و آنجا که مصالح صاحبان قدرت ایجاب میکرد ، " استعمار " به صدور احکام وقتاوی مناسب شرعی پرداخت ؛ و در هر دو حال نیز " استثمار " یعنی بازار بربرکت بشوانه مالی آنان باقی ماند .

ولی در خارج از این نیروهای مؤلف زور و زوروریا ، نیروی سرکش و تسلیم ناپذیری نیز وجود داشت که در هیچ شرایط زمانی و مکانی ، با هیچ وسوسه سود و زیانی و تحت تأثیر هیچ تهدید و تطمییعی ، سردر بارگاه ریافتن نیاورد ، و آن فرهنگ ایران بود . فرهنگی که نمایندگان اصیل آن ، مثل هرجای دیگر و مثل هردوران دیگر ، اندیشمندان ، آزادفکران ، نویسندگان ، شاعران ، هنرمندان ، عرفا ، حکما و سایر خدمتگزاران ذوق و معنی بودند . اینان در مکتب آزادی ، این افتخار را برای فرهنگ ایران محفوظ داشتند که هرگز آن فرهنگ حماقتی را که بدانان تحمیل میشد نپذیرفتند ، و علیرغم همه آزارهایی که در این راه دیدند هرگز از افشای ماهیت راستین این خادمان دروغ باز نایستادند ، و ازین راه ادبیات هزارساله پارسی را بصورت ادعای نامه گویای فرهنگ ایران علیه دکانداران دین درآوردند .

کتابی که توسط خود من از برگزیده اشعار یکصد و پنجاه سخنرای نامی ادب پارسی ، از فردوسی تا بهار ، و بیش از پنجاه سخنرای زنده ایران تدوین شده است ، و هم زمان با این کتاب منتشر میشود ، تا آنجا که در گنجایش یک مجموعه پانصد صفحه ای است روشنگرایین واقعیت پر شکوه تاریخ فرهنگ ایران است .

السته در کتاب حاضر ، نه جای آن است و نه مناسب با نوع مطالب کتاب که قسمتهای مهمی از اشعار آن مجموعه نقل شود ، ولی با توجه باینکه همین تازگی ها ، یکی از

معرفی من فکر جمهوری اسلامی (۱) بعنوان یک واقعیت  
 مسلم تذکر داده اند که " این حرف صحیحی است که همیشه  
 ادبیات آئینه افکار مردم بوده است " ، مضمون  
 میدانم که بعنوان " آئینه افکار مردم ایران " در طول  
 ده قرن گذشته ، نمونه های انگشت شماری از این کلمه ها  
 را برایتان نقل کنم . البته بسیار منکرخواهم شد که  
 اگر حتی یک شعر در جهت عکس این ها ، یعنی در سانس  
 مکتب دکانداری دین در ادبیات با رسی یافتند ، آنرا  
 برای تکمیل پرونده این اشعار براریم بفرستید :

گرگا و گشت امت اسلام ، لاحرم .

گرگ و بلنگ و شیر خداوند میرسد!  
 گرگ و بلنگ گرسنه مرغ و بره اند ،

و بنان ضباع و مال ینیمان همی خوردند (۲)

( کسائی ، قرن چهارم )

ای امت بدبخت ، بدین زرق فروشان

حز از خوی و جها ، جنین بنده جراثید؟

خواهم که بدانم که مرا بن بیخردان را ،

طاعت زجه معنی وز بهرحه نمائید؟

( ناصر خسرو ، قرن پنجم )

۱- حقه الاسلام هاشمی رفسنجانی ، رئیس مجلس شورای  
 اسلامی ، در خطبه " دشمن شکن " نماز جمعه ، تهران ، ۴ محرم  
 ۱۴۵۳ .

۲- درست هزار سال بعد از کسائی ، ملک الشعراء بهار در  
 قصیده ای با همان وزن و قافیه ، گفت :

دین نیست اینکه بینی در دست این گروه ،

کاین مفسده است و این دنیا مفسدگرند!

وین رسم پاک نیست که دارند این کسان

این بدعت است و این سفها بدعت آورند!

سر باغ و دل رمسی دارند  
کی غم عقل و شرع و دسی دارند؟  
همه در علم سامری دارند  
از پروں موسی ، اردروں مارند!  
دل ساهاں و سره هوناسند  
چاه حویان و دسی فروناسند  
( سائی ، قرن سیم )

هرکی ریش ویشمی آورده  
به احازت ز کارگاه ازل  
آدم آدم همسی زنند و یکی  
نه به فعل آدمی ونه به عمل!  
ورسلامت کنند ، بردوزند  
کیسه‌ای برخدای عزوجل!  
( انوری ، قرن سیم )

زدعوی هیچ نگشاید ، اگر مردید اندردین  
چنان گاندر درون هستید در بازار بنمائید!  
به زیر خرقه تزویر ز نارمغان تاگی ،  
ز زیر خرقه گرمردید آن ز نار بنمائید  
( عطار ، قرن هفتم )

لاف شیخی درجه‌سان انداخته  
خویشان را با یزیدی ساخته  
نکته گیرد در سخن بر با یزیدی ،  
شرم دارد از درون او یزیدی!

چون حقیقت پیش او فرج و گلو است ،  
کم بیان کن نزدا و اسرار دوست !

( مولوی ، قرن هفتم )

نه پرهیز کارونه دانشورند ،  
همین بس که دنیا به دین میخورند !  
سوی مسجد آرند دگنان شیید  
که درخانه کمتر توان یافت صید  
بنزدیک من شیرو راهزن  
بسه از فاسق پارسا پیرهن  
چه زَنار مغ در میانست چه دلسق ،  
که درپوشی از بهر پندار خلسق !

( سعدی ، قرن هفتم )

آه ازین واعظان منبرکوب !  
شرمشان نیست خود ز منبر و چوب  
بر سر منبر و مقام رسول  
نتوان رفتن از طریق فضول

( اوحدی ، قرن هشتم )

حافظا ! می خورورندی کن و خوش باش ، ولی  
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را !

و :

آتش زرق وریا خرمن دین خواهد سوخت ،  
حافظ این خرقه پشمینه بیندا زوبروا !

و :

خدا زان خرقه بیزا راست صد بار  
که صد بت باشدش در آستینش  
( حافظ ، قرن هشتم )

الخدا : خوان یغما - الامام : نماز فروش - الزهد :  
پرده ریا - الشيخ : ابلیس - التلبیس : آنچه شیخ  
در باب آخرت گوید - المرید والسالوس : نواب شیخ -  
الواعظ : آنکه بگوید و نکند - الخطیب : خربیشاخ و  
دم - التعوذ بالله : طلبه مدرسه نشین - الزیارة :  
بها نه گاه فسق - الفاتحه : آلت گدائی - القسم :  
خوراک دروغگویان - القسم المؤکد : دروغ مکرر -  
الحاجی : آنکه سوگند دروغ به کعبه خورد .  
( عبیدزاکانی ، قرن هشتم )

لاف جمعیت دل میزنی ای شیخ ، ولی  
پای تافرق همه وسوسه و سواسی !  
جمع آری نجسی چند به جادوی فریب ،  
بخدا بهتر ازین کار بود کناسی !  
( جامی ، قرن نهم )

دربین هرمو یزید خفته ای داری و بساز  
آه حسرت میکشی بر ما جرای کربلا !

داده ای خود را به شیطان ، اوترا نعم الوکیل  
باز میگوئی زبیشرمی : توکل بر خدا !

و :

گرچه خود بود زن حرص و طمع ، فتواداد  
مفتی شرع ، که یک زن به دوشوهر ندهند !

و :

ریش بغداد عصا گذار، گسه امروور  
کونیهی ریش هیک حرمن دس اسسب

( کلیم کاسایی، قرن دهم )

با سراسحام حه از برده در آسب، کامروور  
دور برواری عمامه و قطر کم اسب!

و :

کاربا عمامه و قطر تکم افتاده اسب،  
خم درین مجلس بزرگنیا به افلاطون کند!

و :

رندی اسب گه اسباب وی آسان ندهد دست،  
سرمایه تزویر، عمائی وردائی است!

( صائب، قرن دهم )

قومی همه شیخیز، ولی ازبلی تزویر  
قومی همه دیندار، ولی ازبلی دینار!  
صدمکر فروسته به هر بخیه خرقه  
صد حیلہ فروسته به هر گوشه دینار

( کامل جهرمی، قرن یازدهم )

من شیخ دامن پاک را، آگاهم از حال درون  
هاتف تو از وی بهتری، با صد هزار آلودگی!

( هانف، قرن دوازدهم )



سَرَسالوس وریا برسدن از بیفماحه سبود؟

واعظ از وی خوشتر منداندا بن افسانه را!

(عمما، قرن سزدهم)

حاحی کسد زمکسه و منسا سرگشته

ماری اساکه رفته ، ازدها برگشته!

رئیسار فرسدم اورا محورید

کاین حاند خراب از خدا برگشته!

(حائف سراری، قرن سزدهم)

وبخصوص در قرن چهاردهم ، قرن کمال روق مکتب

دکانداران دین و قرن کمال انحطاط ایران ، در شرائطی

که غالباً مشابهنی شکفت انگز با ایران امروز دارد ،

بانگ اعتراض پرچمداران فرهنگ ایران ، به اوج خود

میرسد . صدای ایرج بگوش میرسد که :

از آن گروه چه خواهی ، که از هزار نفر

اقل دوست نفر روضه خوان خر دارد!

دوست دیگر جن گیر و مرشد ورمسال

دوست واعظ از روضه خوان بترد دارد!

و صدای عارف که :

کار عمّامه درین ملک کله سرداری است!

نیست آسوده کسی ارشیخ مکلا بشود

نیست او مرد ره آخرت ، اینها حرف است

پس چه خواهی بشود گر زن دنیا نشود؟

و هشدار فرخی یزدی که :

الفحه بنام حفظ اسلام زکفر،  
یک دسته ز روی سادگی رنگ شدند!

و نسختند عتقی که :

مگر مداخله در کار مملکت ای شیخ،  
که ای مباحنه غسل بی نمازی نیست!

و بنام برشکوه بیروین اعتصامی که :

زنکارها اسادر دل آلودگان دهسر  
هر پاک جا مه را نتوان گفت بارها است!

و فوس شهریار که :

عما مه امسر سلطان فضل و تقوی بود،  
چه شد که دستخوش هرگدای بسروبا است؟

قسم به آل عبا میخوری ، چه جاره کنیم؟  
دُم خروسی تو آخر عیان ز زرفیا است!

و خروشا عاصانه ادیب طوسی که :

مسجد اگر بنام خدا شد دککان شیخ،  
و برانها اثر کنید ، که دارالعباده نیست!

و بخصوص " وقایع نگاری " عبرت انگیز دوسخسرای  
نامی قرن ، ادیب الممالک فراها نی و ملک الشعراء بهار،  
که نقل قسمتهای زیادتیری از دو قصیده آنها را بعنوان  
نمونه ایجاب میکند :

بهرتر از هر کار ملائی است ، کاندرا این بلد  
کرده ملا درشانی کارگرگان درگله  
می ندانم زاده شمراست یا نسل یزید؟  
می ندانم تخمه کعب است یا از با هله؟

چند روزی مانده است اندر حلف یا کر بلا  
 چند سطری خوانده است از صرف میر و امثله  
 از ملک و الاتراست اکنسور به تقوی و ورع !  
 از فلک بالاتراست اکنسور به قدر و منزلت !  
 " آیب اللہ " معنی آن ذات پاک آمد ، هلا !  
 " حجت الاسلام " نامش را سما ن آمد ، هله !  
 " حل لابنحل " عما مه ، " حجت قاطع " جما ق ،  
 اینش روشن تصره ، آتش هویدا تکمله !  
 عبیدار الشوع را تشریح نتوانم ، از آنک  
 شوع ضایع میشود ، سرمیخورد بر سلسله !  
 اینقدر گویم که از بس خارج از ره میروند  
 در جهنم هم نشاید رفت با این قافلہ

( ادب المالک )

خادم شمر کنونی گشته ، وانگه ناله ها  
 با دو صد لعنت زد دست شمر ملعون میکنند  
 بر یزید زنده میگویند هر دم صدمجیـز ،  
 بس شماتت بر یزید مرده دون میکنند !  
 حق گواه است از محمد زنده گردد و علی  
 هر دورا تسلیم نواب هما یون میکنند !  
 آید از دروازه شمران اگر روزی حسین  
 شامش از دروازه دولاب بیرون میکنند !  
 حضرت عباس اگر آید پی یک جرعه آب  
 مشک او را دردم دروازه وارون میکنند  
 گر علی اصرر بیاید بر در دکانشان  
 درد و پول آن طفل را یک پول مغیون میکنند !  
 گر علی اکبر بخواهد یاری از این کوفیان  
 روز پنهان گشته ، شب بروی شیخون میکنند

ورزید مقتدر با بر سر ایشان نهاد  
خاک با بس را سه آب دیده معجون میکند!  
خود اسیرانند در بند فضای ظالمان  
بر اسیران عرب اسب بوحده‌ها حزن میکند؟

x x x

ارعوا ما است هر آنجا که رود بر اسلام  
کار اسلام ز عوعای عوام است تمام  
ز آنچه بیغمزگفته است و در ویست تکی ،  
وحی منزل شمرند آنچه شنیدند را مام!  
در سوت گرفتند ره نوح نبی ،  
در خدائی بنمودید به گوساله سلام  
به هوای نفسی، حمله نمایند قعود ،  
به طین مکی، حمله نمایند قیام  
عاقل ارسمله خوانند، به هوایشان چمند  
غول اگر قصه کند، بگردشوند از دروایم!  
سنت و شرع و کتاب نسوی مانده زکار ،  
جهل بنشسته به سلطانی ابن خیل لئام  
بیش حیال زدانش مسرانشید سخن ،  
که حرام است، حرام است، حرام است، حرام!

ملك السعراء

بخش سوم

# کتابخانه حاجی

نقل از معتبرترین کتابهای حدیث و فقه مکتب و کانداران دین

از اصول کافی تا تصنیف احکام



۱

## مسائل فکری و فلسفی

تا بداند کافر و کبر و بیبود :  
کاندر این صندوق جز لعنت نبود!  
( مولوی )

## احادیث مربوط به خداوند

— حدیثی از اصحاب از احمد بن محمد، و او از پدرش، و او از ارباب ابی عمیر، و او از محمد بن حکیم، و او از محمد بن مسلم روایت کرده اند که گفت: شنیدم حضرت امام اباجعفر محمد باقر علیه السلام را که فرمود خداوند فرموده است: منم خدائی که کسی شایسته پرستش بحرز من نیست، و نیکی را آفریدم و بدی را آفریدم. خوشا بحال آن کس که نیکی را به دستش جاری ساختم، و وای بر کس که بدی را به دستش جاری ساختم، و وای بر آن کس که بگوید: چرا اینطور شد و چرا آنطور شد؟

( اصول کافی، کتاب التوحید، باب الخیر والشر )

— علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، و او از ابن ابی عمیر، و او از محمد بن حران، و او از سلیمان بن خالد، روایت کند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون خدا خیر بنده ای را خواهد، اثری از نور در دلش گذارد و گوشه ای دلش را باز کند و فرشته ای بر او گمارد که نگهدارش باشد، و چون برای بنده ای بد خواهد، اثری از سیاهی در دلش افکند و گوشه ای دلش را ببندد و شیطانی بر او گمارد که همراهش کند.

( اصول کافی، کتاب التوحید، باب الهدایه )



— امام صادق علیه السلام فرمود که : رسول خدا  
 صلی الله علیه وآله برای مردم خطبه خواند . سپس  
 دست راست خود را مشت بسته بلند کرد و فرمود : ای مردم !  
 بدانید در منبت من چیست ؟ گفتند : خدای دادنا داد و  
 نعمتیش دادنا داد ! فرمود : در آن است نامهای اهل  
 بهشت و نامهای بداران و فایله آنها تا روز قیامت . سپس  
 دست چپش را بلند کرد و فرمود : ای مردم ! بدانید در  
 من چیست ؟ گفتند : خدای دادنا داد و نعمتیش  
 دادنا داد ! فرمود : نامهای دورخیان و نامهای بداران و  
 فایله آنها است تا روز قیامت . . . سپس فرمود : خدا  
 حسن حکم فرموده و عدالت نموده ، خدا حکم فرموده  
 و عدالت نموده ، که گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ  
 باشد .

(اصول کافی ، کتاب الحجه ، باب

مولدالنبی و فایله )

— ابوعلی الاشعری از محمد بن یحیی ، و او از محمد  
 بن اسماعیل ، و او از علی بن الحکم ، و او از ابان ابن  
 عثمان ، و او از زراره ، و او از ابی جعفر امام باقر  
 علیه السلام نقل کرده اند که امام فرمود که : هماننا  
 خدای عزوجل بیش از آنکه مخلوق را بافریند امیر  
 فرمود که آبی گوارا پدید آی تا از توبهت و اهل  
 طاعت خود را بافرینم ، و آبی شور و تلخ پدید آی تا از  
 سو دوزخ و اهل معصیت خود را بافرینم . سپس سه آن  
 دو دستور فرمود تا آمیخته شدند . از این جهت است که  
 مؤمن کافر زاید و کافر مؤمن . . . آنگاه یک مشت از  
 خاک زمینی را که آدم علیه السلام را از آن آفرید بر  
 گرفت و آب گوارای فرات را بر آن ریخت ، و آنرا چهل  
 صاع بحال خود گذاشت . سپس بر آن آبی شور و تلخ